



همایش بین‌المللی پژوهش‌های قرآنی
International Congress of Quranic Researches
المؤتمر الدولي للبحوث القرآنية

روش‌شناسی استکبارستیزی در سیره‌ی فاطمی (سلام الله علیها) بعد از حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله)

احسان پوراسماعیل^۱

چکیده

سرپیچی از فرمان حجت‌های خداوند یکی از تأثیرگذارترین مصادیق استکبار در تاریخ انبیاء است که قرآن کریم از آن یاد می‌کند تا جامعه‌ی اسلامی دچار آن نشود با همه‌ی این تأکیدها، بعد از حیات نبی شاهد استکباری جدید در عصر نبوی هستیم. عملکرد حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به عنوان شاخصی که رسول مکرم (صلی الله علیه و آله) در حیات خود او را معیار رضا و سخط خداوند معرفی می‌کند راهگشای ما در تبیین روش‌شناسی استکبارستیزی است. قدرت و ثروت غصب شده، سبب ایجاد روحیه‌ی استکباری بعد از حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد که به موجب آن، سران استکبار به انکار حقایق روی آوردند و آغازگر جریان جعل نسبت‌های دروغ به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدند. در مکتب حضرت فاطمه (سلام الله علیها) اولین گام مواجهه با استکبار «روشن‌گری» است تا در پی آن جامعه بیدار شود؛ در صورت بی‌توجهی به اصل اول «افشاگری» نسبت به جریان استکبار در دستور کار قرار می‌گیرد و در صورت بی‌تفاوت بودن جامعه، «شهادت» برای بیداری نسل‌های بعدی رخ می‌دهد.

^۱ - استادیار مؤسسه آموزش عالی آرمان رضوی مشهد

dr.ehsanpouresmaeil@gmail.com



جمعیت امروز شیعیان جهان حاکی از تأثیر بی‌بدیل روحیه‌ی استکبارستیزی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در مواجهه با عملکرد صحابه بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) دارد و این همان روشی است که امروز نیز شیعه باید برای اعتلای کلمه‌ی توحید بپیمایند.

کلمات کلیدی: استکبارستیزی، قرآن، حضرت فاطمه (سلام الله علیها)، روش‌شناسی، فدک، غدیر، سقیفه.

طرح مسأله

استکبار، زمانی به وجود می‌آید که فرد یا افرادی اظهار بزرگی کنند و مدعی آن‌چه در آن‌ها نیست باشند. این رذیله‌ی اخلاقی در پی قرون جلوه‌های مختلفی داشته است. با جریان شناسی این رویکرد، مصادیق مختلفی از آن‌را به ویژه در تاریخ انبیاء شاهد هستیم؛ از این رو قرآن کریم از یک منظر، کتابی است که در پی معرفی مستکبران و شاخصه‌های استکبار است.

براساس آیات شریفه‌ی قرآن، یکی از تأثیرگذارترین انواع استکبار در جامعه، سرپیچی از فرمان خداوند و حجت‌های اوست که در آیاتی به این نوع استکبار اشاره شده است؛ از جمله: «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لَهُمْ تَتَكَّنْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ»؛ (الجاثیه، ۳۱) یعنی: اما کسانی که کافر شدند [به آن‌ها گفته می‌شود]: مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و شما استکبار کردید و قوم مجرمی بودید؟!».

در این آیه‌ی شریفه، نپذیرفتن آیات الهی از زبان پیامبر از مصادیق کفر معرفی شده است. در آیه‌ی دیگر خداوند به صراحت از جریان استکبار در تاریخ انبیاء پرده‌برداری می‌کند و خوی منفی استکبار را صفتی نهادینه شده در امت انبیاء معرفی می‌کند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ



اَسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (البقره، ۸۷) یعنی: ما به موسی کتاب (تورات) دادیم و بعد از او، پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم و او را به وسیله‌ی روح القدس تأیید کردیم. آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری، چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید) پس عده‌ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟!

با همه‌ی تذکرات قرآن کریم، مسلمانان نیز از این قاعده مستثنا نبودند و بعد از فقدان نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) شاهد هویداشدن جریان استکبار به شکل آشکار در جامعه هستیم.

در این میان عملکرد حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به عنوان کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را به گفته‌ی شیعه و اهل تسنن، مصداق رضایت و غضب خداوند معرفی کرده است به ما در تعیین معیارهای استکبارستیزی و نحوه‌ی تقابل با آن در روزگار معاصر کمک می‌کند.

در آثار فریقین احادیث مختلفی در خصوص معرفی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به عنوان معیار رضا و غضب الهی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به چشم می‌خورد؛ نظیر:

«ان الله تبارک و تعالی یَغْضَبُ لَغَضَبِ فاطمه و یرْضی لِرِضاها» یعنی: همانا خداوند تبارک و تعالی غضب می‌کند هنگامی که فاطمه به خشم آید و راضی می‌شود آن گاه که او راضی و خشنود گردد.

و این روایت که خطاب به حضرت زهرا (سلام الله علیها) است: «ان الله یَغْضَبُ لَغَضَبِک و یرْضی لِرِضاک» (در شیعه: علی بن موسی، ۱۴۰۶، ص ۴۵؛ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۴۲۷؛ طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۵۴؛ در اهل تسنن: طبری، بی‌تا، ص ۳۹؛ حموینی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۴۶؛ ابن اثیر جزری، ۱۲۹۰، ج ۵، ص ۵۲۲).



بنابراین مسأله‌ی اصلی تحقیق این است که بیاییم چه مصداق‌هایی از استکبار بعد از فقدان نبی (صلی الله علیه و آله) بدون درنگ جامعه را ملتهب کرد؟ و دیگر این‌که شیوه‌ی استکبارستیزی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در برابر جریان موجود چه بود؟

۱- تثبیت پایه‌های حکومت

صحابه‌ی ممتاز نبی (صلی الله علیه و آله) از اولین لحظات درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضمن متحمل شدن مصیبت فقدان نبی، مشغول تجهیز پیامبر جهت دفن او شدند، بنابراین علی‌رغم ادعای دموکراسی پیرامون سقیفه،^۱ این گردهمایی توسط برخی از صحابه و انصار، بعد از نزاع‌های فراوان (نک: الجاحظ، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۱۸۱ و ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۳۰) شکل گرفت. خروجی این همایش، انتخاب ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود؛ اما دستگاه حاکم باید برای تثبیت و برقراری حکومت خود اقداماتی را انجام داد که این اقدامات، گام به گام در آیات و حیان از عملکرد امم قبلی قابل پیش‌بینی بود.

خلفا، بعد از اقدام سیاسی درخصوص غصب جایگاه جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اقدام اقتصادی علیه خاندان وحی روی آوردند تا در پی آن برای تثبیت حکومت خود، گامی مهم را بردارند؛ این اقدام عبارت بود از غصب فدک و

^۱ - سقیفه محلی سرپوشیده مانند کاروان‌سرا برای گفتگوی خزرجیان بود؛ بزرگ این قوم «ساعده بن کعب» بود که این محل به عنوان مجلس شورای آنان برای پایان یافتن مشکلات تشکیل و با عنوان «سقیفه‌ی بنی ساعده» مشهور شد (حموی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۴).



طرح بیعت اجباری که منجر به شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام) شد که در ذیل، این هردو به اجمال بررسی می‌شود:

۱-۱- غصب فدک

فرعون در قرآن کریم به عنوان یکی از مصادیق مستکبران معرفی شده است؛ وی به زمین‌های دیگران تجاوز کرد و همه را ملک خود می‌دانست:

«وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ»؛ (الزخرف، ۵۱) یعنی: و فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها از زیر [کاخ] من جاری نیست؟ آیا مشاهده نمی‌کنید.

در این آیه‌ی کریمه، فرعون خود را صاحب حکومت مصر و مالک نهرهای جاری شده از کاخ خود می‌داند. مستکبران صحابه بعد از فقدان نبی نیز، خود را صاحب حکومت و مالک باغ فدک می‌دانستند.

آن‌چه مسلم قرآن، حدیث و تاریخ است رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فدک را در حالی به حضرت فاطمه (علیها السلام) بخشید که ملک شخصی خویش بود؛ چون فدک سرزمینی نبود که با تازاندن اسب و شتر و با جنگ و نبرد به دست آمده باشد (طبری، بی‌تا، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۳۸)؛ بنا به نظر اکثریت دانشوران فریقین هر چه بدون نبرد و به صورت مصالحه در اختیار رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قرار گرفته، ملک شخصی ایشان بوده که فدک نیز از این قبیل است.

«وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ



اَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (الحشر، ۶ و ۷) یعنی: و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نناختید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می‌گرداند، و خدا بر هر کاری تواناست.

آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است.

به این مطلب حتی بسیاری از بزرگان اهل تسنن از جمله حدیث نگاران و مغازی نویسانی مانند: زهری و ابن اسحاق - چنان که از جوهری نقل شده است - پرداخته‌اند (نک: ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ج ۱۶، ص ۲۱۰).

در «مراصد الاطلاع» آمده است:

«فدک روستایی در حجاز است که از آنجا تا مدینه دو یا سه روز راه است و خداوند آن را بدون نبرد به پیامبرش واگذار نموده است و در آن چشمه‌ای جوشان و... است» (بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۰۲۰).

شهرستانی می‌نویسد:

اختلاف ششم درباره‌ی فدک و ارث بردن از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ادعای ارث بردن فاطمه (علیها السلام) و تملیک شدن آن در ادعای دیگر اوست (شهرستانی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۳).

ادعای حضرت زهرا (سلام الله علیها) بر اساس این آیه از قرآن مطرح شد: «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (الإسراء، ۲۶) یعنی: حق ذوی القربی را پرداز که مفسران





بسیاری از اهل تسنن، استناد این آیه را به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) پذیرفته‌اند.^۱

موضوع اعطای فدک را حتی پیشوایان و حافظان نامدار حدیث اهل تسنن روایت نموده‌اند؛ از جمله آنان می‌توان افرادی را نام برد:

ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۱)

ابویعلی موصلی (متوفای ۳۰۷)

ابن ابی حاتم رازی (متوفای ۳۲۷)

ابن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰)

حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵)

ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰)

ابن نجّار بغدادی (متوفای ۶۴۳)

نورالدین هیشمی (متوفای ۸۰۷)

شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸)

جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)

^۱ - به عنوان نمونه آلوسی در ذیل آیه «وَأَتِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» از قول جبریل به پیامبر می‌گوید: «منظور فاطمه است». آلوسی، ۱۴۰۵، ج ۱۳، ص ۳۱ زمخشری در کشف می‌گوید: «هنگامی که این آیه نازل شد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرسیدند که چه کسانی از ذوی القربای شما هستند که خداوند مودت آنان را بر ما واجب کرده است؟ فرمود: «علی و فاطمه و ابناهما» یعنی: آنان علی و فاطمه و دو فرزند آنان می‌باشند». (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ۴۶۸)

فخر رازی، «ذی القربی» را آل محمد می‌داند و می‌گوید: «آل محمد کسانی هستند که امرشان به محمد (صلی الله علیه وآله) بازگشت می‌کند و هرکه ارتباط بیشتر و بهتر و کامل‌تر و محکم‌تری با پیامبر داشته باشد، آل او محسوب می‌گردد و بدون تردید فاطمه و علی و حسن و حسین (علیهم اسلام) محکم‌ترین پیوند را با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دارند و این از مسلمات است و مستفاد از احادیث متواتر می‌باشد». (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۷، ص ۵۹۵).



علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵) و جمعی دیگر. (نک: سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۲۷۳: سیوطی می‌گوید: بزّاز، ابویعلی، ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی سعید خدری نقل کرده‌اند: هنگامی که آیه‌ی شریفه‌ی ۲۶ سوره‌ی اسراء نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فدک را به حضرت زهرا (سلام الله علیها) بخشید. حاکم نیشابوری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۳۴، طبرانی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۰۴، هیثمی، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۴۹، ذهبی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۲۸۸، متقی هندی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۷۶۷).

از دیگر سو حتی در منابع اهل تسنن آمده است که خلیفه‌ی اول، فدک را به زور از خاندان وحی گرفت: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ انْتَزَعَ مِنْ فَاطِمَةَ فَدَكًا» (هیمی، بی‌تا، ص ۳۱). یعنی: به راستی ابوبکر فدک را به زور از فاطمه (علیها السلام) گرفت.

یکی از مستشرقان در تحلیل جریان فدک براین باور است که: اهل تسنن نتوانستند به‌طور کامل آنچه را که به وضوح برای باز سازی تاریخشان زیان آور بود محو کنند: این مسأله که فاطمه با ابو بکر بر سر ضبط خلافت و املاک پیامبر دعوا داشته‌است، این‌که فاطمه هیچ‌گاه او را به خاطر کارهایش نبخشید، و این‌که مرگ او برای مدتی (احتمالاً به خواست خود فاطمه) مخفی نگاه داشته شد تا مانع سرپرستی ابو بکر از مراسم کفن و دفن فاطمه شود. چیزی که در این مورد کنایه آمیز است، این است که این پنجره‌ی کوچک به شخصیت فاطمه توسط اهل تسنن نادیده گرفته شده یا کوچک شمرده شده ولی توسط شیعیان بزرگ شده و بیش از اندازه روی آن تأکید شده‌است (Soufi, ۱۹۹۷, p. ۲۰۶).

غصب فدک باعث شد از تمکّن مالی امیرمؤمنان (علیه السلام) برای گسترش اسلام اصیل جلوگیری شود و درآمدهای آن صرف بیعت اجباری - که در بخش بعدی بیان می‌شود - شد؛ این وضعیت باعث شد در عهد خلیفه‌ی دوم برای کسانی از انصار که در جنگ بدر حضور داشتند، چهار هزار درهم حقوق تعیین



گردد ولی برای سردمداران شرک و نفاق مانند: ابوسفیان که پس از فتح مکه به تظاهر، اسلام آوردند پنج هزار درهم مقرر گردد (یعقوبی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۵۳).

۲-۱- بیعت اجباری

فقط خشونت در سقیفه، نسبت به مخالفان ابوبکر نظیر: مقداد (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۷۴)، حُباب بن منذر (طبری، بی تا، ج ۳، ص ۲۱۰) و سعد بن عبادہ (احمد بن حنبل، ۱۳۱۳، ج ۱، ص ۵۶ و دیاربکری، ۱۳۰۲، ج ۲، ص ۱۸۷) نمی‌توانست در استحکام پایه‌های حکومت مؤثر باشد اگر چه جریان استکبار به بیعت چهره‌های سرشناس بسنده نکرد بلکه خلیفه‌ی اول با هواداران خود در کوچه‌های شهر حاضر شدند و از رهگذران به اختیار و یا به اجبار بیعت گرفت (عبدالمقصود، بی تا، ج ۱، ص ۲۳۸ و ۲۳۹).

«رانت» یکی از راه‌کارهای خلیفه‌ی اول برای تثبیت جایگاه خود بود؛ اطرافیان خلیفه این رویکرد را در دستور کار خود قرار داده بودند. شیخ مفید در تحلیل عملکرد اهل سقیفه در جلب آرای عمومی به نفع خلیفه‌ی اول می‌نویسد:

عمر بن خطاب به اسلمیان پیام فرستاد تا پیش او آیند؛ به آنها گفت: در قبال بیعت با خلیفه‌ی رسول خدا آن چه بخواهید به شما آذوقه می‌دهیم و هر کس خودداری کرد بر سر و پیشانی‌اش بزنید؛ آن بادیه‌نشینان کمرهای خود را محکم بستند و چماق به دست به جان مردم افتادند و آنان را به زور برای بیعت پیش می‌کشیدند (مفید، ۱۳۶۷، ص ۶۶).

خلیفه‌ی دوم به عنوان مسئول امور قضایی در عهد ابوبکر منصوب شد (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۱۵ و مسعودی، ۱۳۵۷، ص ۲۵۴) در پی این انتصاب وی دستور داد که همه‌ی اهل مدینه به ویژه بنی‌هاشم باید با ابوبکر بیعت کنند.



اگرچه مشاهیری چون سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر، عبدالله بن مسعود، ابویوب انصاری، حذیفه بن یمان و زبیر با خلیفه بیعت نکردند اما مشروعیت خلافت ابوبکر در گروی بیعت بنی‌هاشم به ویژه چهره‌های سرشناسی چون امام علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (علیها السلام) بود.

ابوبکر به عمر دستور داد برای بیعت اجباری امام علی (علیه السلام) و کسانی که در خانه‌ی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بست نشسته‌اند به هر شیوه‌ی ممکن و با خشونت و زور به مسجد بیاورند. (نک: بلاذری، ۱۹۵۹، ج ۱، ص ۵۸۷ و ابن عبدربه اندلسی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۴۷)

اگرچه خلیفه‌ی اول در آستانه‌ی مرگ گفت: ای کاش خانه‌ی فاطمه دخت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را بازرسی نکرده بودم و مردان را به میان خانه‌اش وارد نساخته بودم، هر چند در نتیجه‌ی بسته ماندنش جنگ روی می‌داد (یعقوبی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۱۵) اما این کار طبق دستور و حمایت خلیفه انجام شد. شمار انبوهی از منابع اهل تسنن از سقط فرزند حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در جریان این یورش‌ها خبر می‌دهند (نک: مسعودی، بی‌تا، ص ۱۲۲، احمد بن حنبل (۱۳۱۳)، ج ۱، ص ۹۸، بیهقی، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۶۶ و ج ۷، ص ۶۳ و متقی هندی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۱۱۷ و ج ۱۳، ص ۶۶ و گنجی شافعی، ۱۳۵۶، ص ۳۵۲ و ...).

۲- روش حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در معرفی جریان استکبار

۲-۱- روشنگری نسبت به جریان استکبار

اولین گام استکبارستیزی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) تبیین حقیقت است. این روشنگری سبب می‌شود افرادی که در واقع به دنبال مسیر حق هستند راه را از بیراهه تشخیص دهند.



با توجه به حوادث بعد از حیات نبی مکرم (صلی الله علیه وآله) اولین تلنگر باید به سردمداران استکبار زده می‌شد؛ بنابراین حضرت فاطمه (سلام الله علیها) ابتدا به روشنگری جریان غصب فدک می‌پردازد تا چهره‌ی دستگاه غاصب برای امت مشخص شود.

۱-۲- روشنگری پیرامون غصب فدک

خليفة‌ی اول، نه می‌توانست بگوید که فدک از آن آبادی‌هایی نیست که بدون نبرد، ملک پیامبر (صلی الله علیه وآله) شده است و نه می‌توانست منکر شود که حضرت زهرا (علیها السلام)، تنها فرزند پیامبر است و نه می‌توانست حق ارث آن بانو را از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) انکار کند بنابراین با جعل حدیث نبوی تصمیم منع از فدک را مدیریت کرد.

حضرت زهرا (علیها السلام) به نزد ابوبکر آمد و خطبه‌ی مفصلی ایراد کرد و فرمود:

«یابن ابی قحافه! أترث أباک ولا أرث أبی؟» (خویی، ۱۴۰۰، ج ۱۹، ص ۱۸۲) یعنی: ای پسر ابو قحافه! آیا تو از پدر خویش ارث می‌بری، اما من از پدر خود ارث نمی‌برم؟

خطبه‌ی فدکیه را ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری (متوفای ۳۲۳ هـ) در کتاب السقیفه و فدک آن را نقل کرده، آن‌گونه که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده و درباره وی گفته است:

ابوبکر جوهری دانشمند و محدثی ادیب، موثق و پارسا است که محدثین او را ستوده و آثارش را روایت کرده‌اند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷، ج ۱۶، ص ۲۱۰). ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی (متوفای ۳۸۴ هـ) نیز آن خطبه را با اسناد خویش از عروه و او از عایشه نقل کرده است، چنان که در «الشافی فی الامامه» و «شرح نهج البلاغه» آمده است (الشافی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۶۹ و ۷۰).



احمد بن حنبل نیز سخن یاد شده را با این عبارت نقل نموده است:
 آن بانو خطاب به ابوبکر گفت: «أنت ورثت رسول الله صلى الله عليه وآله أم
 أهله؟!» یعنی: تو از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ارث می بری یا اهل او؟
 وی پاسخ داد: البتّه اهلش (احمد بن حنبل، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴).
 حلبی نیز با این عبارت حدیث را نقل کرده است: در نقلی آمده است:
 فاطمه (رضی الله تعالی عنها) به ابوبکر گفت: «من يرثك؟» یعنی: چه کسی از تو
 ارث می برد؟

ابوبکر گفت: خانواده و فرزندانم.
 فاطمه (علیها السلام) گفت: «فمالی لا أرث أبی؟» یعنی: پس چرا من از پدرم
 ارث نمی برم؟
 حلبی می نویسد: ابوبکر نامه‌ی فدک را برایش نوشت، در این هنگام عمر وارد
 شد و پرسید: این چیست؟

ابوبکر پاسخ داد: نامه‌ای برای فاطمه درباره‌ی ارث پدرش نوشته‌ام؟
 عمر گفت: برای مسلمانان چه خواهی داد؟ مگر نمی‌دانی که عرب علیه تو قیام
 کرده است؟ (حلبی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۴۸۸).
 آن‌گاه عمر نامه را گرفت و آن را پاره کرد!

این جریان را بخاری و مسلم نیز از عایشه نقل کرده‌اند. عبارت بخاری چنین
 است: عایشه گوید:

«إنّ فاطمه علیها السلام بنت النبی صلی الله علیه وآله أرسلت إلی أبی بکر
 تسأله میراثها من رسول الله صلی الله علیه وآله، ممّا أفاء الله علیه بالمدينة وفدک
 وما بقی عن خمس خیبر، فقال أبوبکر: إنّ رسول الله قال: «لا نورث ما ترکناه
 صدقه»، إنّما يأکل آل محمد فی هذا المال، وإنّی واللّه لا أغير شیئاً من صدقه رسول





اللّٰه عن حالها الّتی کان علیها فی عهد رسول اللّٰه، ولأعلمنّ فیها بما عمل به رسول اللّٰه.

فأبی أبو بکر أن یدفع إلی فاطمه منها شیئاً، فوجدت فاطمه علی أبی بکر فهجرتها، فلم تکلمه حتّی توفّیت، وعاشت بعد النبی ستّه أشهر، فلمّا توفّیت دفنها زوجها علی لیلاً ولم یؤذن بها أبابکر وصلّی علیها... (بخاری، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۸۲، مسلم، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۵۳).

یعنی: فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر (صلی اللّٰه علیه وآله) برای ابوبکر پیغام فرستاد و ارث خود را از رسول خدا (صلی اللّٰه علیه وآله) از آن چیزهایی که خداوند در مدینه به ایشان بخشیده بود و نیز باقی مانده‌ی خمس خیبر، مطالبه نمود.

ابوبکر به او گفت: رسول خدا (صلی اللّٰه علیه وآله) گفته است: «ما چیزی به ارث نمی گذاریم، آنچه از ما می ماند صدقه است». آل محمّد فقط می توانند از آن مال استفاده کنند. به خدا سوگند! من صدقه رسول خدا (صلی اللّٰه علیه وآله) را از همان حال که در زمان حیاتش بوده هیچ تغییر نخواهم داد و درباره‌ی آن همان کاری را خواهم کرد که رسول خدا (صلی اللّٰه علیه وآله) انجام می داد.

بدین وسیله، ابوبکر از دادن حتی بخشی از آن‌ها به فاطمه (علیها السلام) خودداری کرد، و فاطمه (علیها السلام) نیز بر ابوبکر خشم گرفت و او را طرد کرد و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.

فاطمه (علیها السلام) بعد از وفات پیامبر (صلی اللّٰه علیه وآله) شش ماه زندگی کرد و هنگامی که فوت نمود، همسرش علی (علیه السلام) او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خود بر او نماز خواند، و تا وقتی فاطمه (علیها السلام) در قید حیات بود علی (علیه السلام) در بین مردم وجهه‌ای داشت، و چون از دنیا رفت مردم از او روی برگرداندند.



بیان تحلیلی مسلم و بخاری که هر دو مورد قبول قاطبه‌ی اهل تسنن‌اند نشان می‌دهد عدم رضایت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از شیخین در نگاه دانشمندان اهل تسنن نیز موضوعیت دارد؛ اگر چه آنان در این گونه مقوله‌ها معمولاً با توجیه اجتهاد متفاوت شیخین موضوع را فیصله می‌دهند (نک: فخر رازی، بی‌تا، ج ۹، ص ۲۱۰: ذیل آیه ۱۱ سوره‌ی النساء) اما به یقین عالمان سنی باید به این پرسش پاسخ دهند که مصداق استکبار با توجه به آیات قرآن کریم بعد از نبی مکرم چه کس یا کسانی است؟ آیا می‌توانیم سیده‌ی بانوان بهشت^۱ را به بیان علمای اهل تسنن مصداق مستکبر بدانیم؟

۱ - هنگامی که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بیمار شده بود، پیامبر (صلی الله علیه وآله) همراه اصحاب برای عیادت فاطمه (سلام الله علیها) به خانه‌اش آمدند؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله) از بیرون خانه صدا زد که: دخترم، خودت را بپوشان چون جمعی از یاران به عیادت تو می‌آیند، از آن‌جا که لباس دخترش فاطمه (سلام الله علیها) کافی نبود عبا‌ی خود را از پشت در به او داد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) و یاران وارد شدند و بعد از عیادت از خانه بیرون آمدند، رو به یکدیگر کرده از بیماری فاطمه (سلام الله علیها) اظهار تأسف می‌کردند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنها فرمود: «اما إِنْهَا سیده النساء یوم القیامه» (اصبہانی، ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۴۲) یعنی: بدانید او بانوی تمام زنان در قیامت است.

هم‌چنین عایشه روایت می‌کند: «روزی فاطمه نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد. راه رفتن او درست مانند راه رفتن رسول اکرم بود، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: خوش آمدی دخترم، پس او را طرف راست یا چپ خود نشانند، بعد رازی در گوش او گفت و به دنبال آن فاطمه گریان شد. گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ [پاسخ نداد] بار دیگر پیامبر راز دیگری به او گفت، فاطمه خندان شد. گفتم: تا امروز شادی که چنین با غم نزدیک باشد ندیده بودم. از علت آن سؤال کردم. فاطمه گفت: سرّ رسول خدا را فاش نمی‌کنم! رازداری ادامه داشت تا پیامبر از دنیا رفت. آن‌گاه سؤال کردم، گفت: مرتبه‌ی اوّل پیامبر (صلی الله علیه وآله) به من فرمود: جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌داشت، امسال دو بار عرضه داشت، فکر می‌کنم فقط به این دلیل است که اجل من نزدیک شده، و تو اولین کسی خواهی بود که به من ملحق می‌شوی. هنگامی که این سخن را شنیدم گریه کردم.

سپس فرمود: «اما ترضین أنْ تکنی سیده نساء أهل الجنة أو نساء المؤمنین» یعنی: خشنود نمی‌شوی که بانوی زنان بهشت یا زنان باایمان باشی. هنگامی که این سخن را شنیدم شاد و خندان شدم. (بخاری، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۲۴۸، کتاب بدء الخلق، باب علامات النبوه فی الاسلام).



۲-۱-۲- روشنگری پیرامون وصایت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

در واقع جریان فدک نقطه‌ی آغازی بر مطرح کردن حقیقت مهم‌تری در جامعه بود که آن بحث جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود. حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در بیان این حقیقت نیز از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. علمای اهل تسنن می‌گویند: امیرمؤمنان و حضرت فاطمه (سلام الله علیهم) همراه حسنین (علیهم السلام) برای اتمام حجّت در طی سه شب به در خانه‌ی انصار رفتند و ضمن انتقاد از عملکرد آنان، جریان بیعت در غدیر را به آنان یادآوری می‌کردند (کحاله، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۱۴). بنابراین اولین گام برای استکبارستیزی، روشنگری است.

در روزگار ما باید دانست که وقتی مردم به بیراهه رفتند این وظیفه‌ی نخبگان جامعه است که مردم را بیدار کنند؛ بر همین اساس اگر چه انتخاب خلیفه‌ی اول، آگاهانه شکل گرفته بود ولی عملکرد تنها یادگاری می‌توانست روح خفته‌ی مردم را بیدار کند.

یکی از صحابه از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) پرسید: آیا برای امامت علی (علیه السلام) از سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌توان دلیلی آورد؟ حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمودند: شگفتا! آیا رویداد غدیر خم را فراموش کرده‌اید؟ شنیدم که پیامبر فرمود: علی (علیه السلام) بهترین کسی است که او را جانشین خود در میان شما قرار می‌دهم؛ علی (علیه السلام) امام و خلیفه‌ی بعد از من است و دو فرزند حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پیشوایان و امامانی پاک و نیک هستند؛ اگر از آن‌ها اطاعت کنید شما را هدایت خواهند نمود و اگر مخالفت ورزید تا روز قیامت بلای تفرقه و اختلاف در میان شما ماندگار خواهد شد.



مرد پرسید: پس چرا علی (علیه السلام) سکوت کرد و حق خود را نستاند؟ حضرت پاسخ داد: پدرم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رهنمود داد که: مثل امام، مانند کعبه است؛ مردم باید در اطراف آن طواف کنند، نه آن که کعبه دور مردم طواف نماید (شوشتری، بی تا، ج ۲۱، ص ۲۶ و ۲۷ و مجلسی، ۱۳۹۶، ج ۳۶، ص ۳۵۳). هنگامی که کودتاگران سقیفه تصمیم گرفتند به خانه‌ی امام علی (علیه السلام) حمله کنند، دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از خانه بیرون آمد و در کنار در ورودی منزل ایستاد و خطاب به مردم کوچه و بازار فرمود: «لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مَحْضَرًا مِنْكُمْ تَرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله جَنَازَةً بَيْنَ أَيْدِينَا وَقَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَلَمْ تُرَدُّوا لَنَا حَقًّا كَأَنَّكُمْ لَمْ تَعْلَمُوا مَا قَالَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، وَاللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ (علی علیه السلام) يَوْمَئِذٍ أَلْوَاءَ لِيَقْطَعَ مِنْكُمْ بِذَلِكَ مِنْهَا الرَّجَاءَ وَلَكِنَّكُمْ قَطَعْتُمْ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ وَاللَّهِ حَسِيبٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (مفید، ۱۴۱۳، ص ۵۰).

یعنی: من ملتی را [مثل شما] نمی شناسم که این گونه [عهدشکن و] بدبخت در باشند، پیکر رسول خدا را بر روی دست ما گذاشته و رها کردید و امر خود را در بین خود گذرانیدید و از ما طلب فرمان نکردید و حق ما را به ما ندادید، گویا از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود، آگاهی ندارید؟ سوگند به خدا که رسول گرامی اسلام در آن روز ولایت و رهبری را به او (علی علیه السلام) پیوند زد [و از مردم بیعت گرفت] تا امید شما [فرصت طلبان تشنه قدرت] را از امامت قطع نماید، ولی شما رشته های پیوند [معنوی] میان پیامبر و خودتان را پاره کردید. - این را بدانید که- [خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد].

در جای دیگری حضرت زهرا (علیها السلام) با هدف بیداری انسان‌های فریب‌خورده می‌گوید: «أَنْسَيْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ



مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ؟ وَقَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» (بحرانی اصفهانی، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۸۷۷) یعنی: آیا فراموش کردید سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز عید غدیر خم را [که فرمود: هر که من مولا و رهبر او می باشم پس علی علیه السلام مولای اوست، و سخن او را] [که به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی! جایگاه تو نسبت به من همانند هارون به موسی است.]]

۲-۲- افشاگری نسبت به جریان استکبار

دومین گام برای مقابله با استکبار که باید از مکتب حضرت فاطمه (سلام الله علیه) بیاموزیم هویدا کردن جریان استکبار است؛ به نظر می‌رسد این اقدام با سه هدف انجام شد:

- اتمام حجت به کسانی که در برابر حق با خوی مستکبرانه‌ی خود تا کنون اقداماتی انجام داده‌اند.
- نشان دادن مسیر اصیل برای کسانی که هنوز در تردید به سر می‌برند و ایجاد چالش برای افرادی که مسیر باطل را گزیده‌اند.
- تبیین حقیقت برای نسلی که در ادامه‌ی مسیر تاریخ به بررسی حوادث صدر اسلام بعد از نبی مکرم خواهد پرداخت.

۲-۲-۱- انتقاد به عملکرد صحابه بعد از فقدان پیامبر (صلی الله علیه و آله)

یکی از مهم‌ترین نقدهای حضرت فاطمه (سلام الله علیها) که ذهن هر انسان آزاداندیش را به دور از پذیرش هرگونه کیش و آیینی به خود مشغول می‌سازد، عملکرد صحابه در ساعات اولیه بعد از فقدان نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) است.



چطور می‌توان رفتار ناصواب صحابه را توجیه کرد که پیکر پیامبر خود را برای به چنگ آوردن منصب فرمانروایی مسلمانان رها کنند؟ این پیامبر همان رسولی است که ۲۳ سال با تحمل سخت‌ترین شرایط (مانند: اخراج از مکه، تحریم اقتصادی-سیاسی، جنگهای طاقت فرسا، به شهادت رسیدن یاران باوفا و...) فقط و فقط به دنبال هدایت مردم بود، آیا عده‌ای که در این وضعیت فقط در پی ریاست مردم هستند، جانشین مناسبی برای پیامبر به شمار می‌آیند؟

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در خطبه‌ی فدکیه از این حقیقت تلخ به استناد آیات قرآن پرده‌برداری می‌کنند: «وَالرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ ابْتِدَاراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (جوهری، بی تا، ص ۱۴۱ و طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۰۱). یعنی: رسول خدا هنوز دفن نشده بود که شما به بهانه‌ی هراس از بروز فتنه، به سوی منظور خویش شتافتید - این فرموده‌ی قرآن است که: - آنها خود در فتنه فرو رفتند و راستی که جهنم بر کافران احاطه دارد.

اشاره‌ی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به این آیه حاکی از معرفی شخصیت واقعی صحابه بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) است. براساس شأن نزول آیه‌ی شریفه، منافقان که در حیات نبی مکرم به بهانه‌های مختلف از جهاد فرار می‌کردند و گوش به فرمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نبودند اینک نیز از پذیرش حق فرار می‌کنند و از دستور اکید پیامبر (صلی الله علیه وآله) اطاعت نمی‌کنند؛ بنابراین سقوط آنان در این فتنه حتمی است چون بهانه‌جویی‌های آنان بر اساس نص آیه‌ی شریفه منجر به کفرشان می‌شود و چون گناه عدم اطاعت در موضوع جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله) غیر قابل جبران است جهنم بر آنان احاطه خواهد داشت؛ دقیقاً مانند نبردهای عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) که بی‌توجهی صحابه، می‌توانست مسیر جهان اسلام را برای همیشه تغییر دهد.



۲-۲-۲- تکذیب مدعی جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وآله)

جریان استکبار وقتی با افشاگری منحصر به فرد حضرت فاطمه (سلام الله علیها) روبرو شد به دنبال غضب مقام جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فدک به غضب «عنوان» نیز برای خود اهتمام داشتند.

در منابع اهل تسنن آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لقب صدیق را نخستین بار به امام علی (علیه السلام) اختصاص داد.

حضرت می‌فرمایند: «إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، وَهَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، يَفَرِّقُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ وَهَذَا يَعْسُوبُ الدِّينِ» (هیتمی، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۰۲ و گنجی شافعی، ۱۳۵۶، ص ۷۹) یعنی: همانا این علی اولین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که در روز رستاخیز با من مصافحه می‌کند؛ او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق را از باطل جدا می‌سازد و او پیشوای دین است.

در کنار این دسته از روایات که شمار فراوانی در منابع اهل تسنن دیده می‌شود (نک: شهرستانی، ۱۳۸۶ش، سراسر کتاب) امیرمؤمنان (علیه السلام) بر این لقب خود تأکید دارد: «أَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَابٌ مُفْتَرٍ» (ابن ماجه، ۱۳۱۳ق، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸ و حاکم نیشابوری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۱۲) یعنی: صدیق اکبر من هستم و کسی به جز من این ادعا را نمی‌کند، مگر آن که دروغگوی افترا زننده باشد. در منابع متقدم اهل تسنن نیز آمده است: «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَابٌ مُفْتَرٍ، وَلَقَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ سَبْعَ سِنِينَ» (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۳۶۸).

در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بِاللَّهِ يَزْكِي مَنْ يَشَاءُ» (النساء، ۴۹) یعنی: آیا سوی کسانی



نمی‌نگری که خویشتن را پاک‌سرشت می‌دانند! بلکه خدا هر که را بخواهد از پلیدی‌ها دور می‌سازد؛ امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: اینان همان کسانی هستند که خود را «صدیق» و «فاروق» و «صاحب دو نور» نامیدند؛ آن‌گاه امام به کنایه درباره‌شان فرمود: «انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» (النساء، ۵۰) یعنی: بنگر که چگونه بر خداوند تهمت دروغ می‌زنند! سپس فرمود: و آنان همان کسانی‌اند که حق آل محمد را غصب کردند. (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۴۰)

خلیفه‌ی اول با جعل اولین «حدیث جعلی» بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) (نک: پوراسماعیل، ص ۷۴) سعی در آرام سازی فضا به نفع خود را دارد: «إِنَّا معاشر الأنبياء لا نورث وما تركناه صدقه» یعنی: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم و آن چه از ما می‌ماند، صدقه است.

قرآن کریم، این حدیث را تکذیب می‌کند. چرا که می‌فرماید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» (النمل، ۱۶) یعنی: و سلیمان وارث داوود شد.

هم‌چنین قرآن، از زبان زکریا (علیه السلام) می‌گوید:

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا؛ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (مریم، ۴ و ۵) یعنی: و من پس از خود از بستگانم بیمناکم و در حالی که زخم نازا و عقیم است؛ پس تو از جانب خود ولی و جانشینی به من ببخش، که از من ارث برد و از خاندان یعقوب نیز ارث برده و او را ای پروردگار من مورد پسند و رضایت خود گردان.

بدیهی است که هر چه بر خلاف کتاب خدا باشد به طور حتم و ضرورت مردود است، زیرا حقیقت معنای میراث در لغت و در شرع عبارت است از انتقال آن چه که از ارث گذارنده بر جای مانده است به وارثان او بعد از فوتش - چه ملک باشد چه حق - آن هم مطابق با حکم الهی که در فقه بیان شده است.



روشن است که حمل کردن این موضوع بر نبوّت و علم؛ خلاف ظاهر است. چرا که نبوّت از اموری نیست که بتوان آن را از خداوند طلب کرد، زیرا نبوّت به انتخاب و گزینش الهی است و هیچ فردی در آن نقشی ندارد و درخواست و طلب هیچ فردی نیز در آن اثری نخواهد گذاشت.

فراتر این که در آیات قرآن قرینه‌های متعدّدی وجود دارد که تأکید می‌کند که مقصود از میراث، مال و دارایی است، نه نبوّت و علم (نک: حسینی میلانی، ۱۳۸۷، صص ۸۴-۸۷).

در آیه‌ای از قرآن درباره‌ی حضرت داوود و حضرت سلیمان (علیهما السلام) آمده است:

«وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» (الأنبياء، ۷۹) یعنی: و به هر یک از آنان داوری و دانش فراوان دادیم.

قرآن کریم درباره‌ی حضرت یحیی (علیه السلام) می‌فرماید:

«وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم، ۱۲) یعنی: و ما در کودکی حکم (پیامبری) به او دادیم.

در آیه‌ی دیگر زکریّا (علیه السلام) در دعای خود از خداوند فرزندی خواست تا ولیّ او باشند و موالی او را از میراث وی محروم نماید و این جز در مال و دارایی محقق نمی‌گردد، هم‌چنین زکریّا از خداوند فرزندی خواست که مورد رضایت باشد، در حالی که هیچ پیامبری نیست مگر آن‌که مورد رضایت است (مریم، ۴ و ۵). در مقابل همه‌ی این ادله‌ی قرآنی جریان استکبار منکر حقیقت شدند؛ «انکار

حقیقت» یکی دیگر از ویژگی‌های مستکبران است چنان‌چه خداوند درباره‌ی قوم عاد این چنین می‌فرماید: «فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (فصلت، ۱۵) یعنی: اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند:





چه کسی از ما نیرومندتر است؟! آیا نمی‌دانستند خداوندی که آنان را آفریده است از آنها قوی‌تر است؟ و [به سبب این پندار] پیوسته آیات ما را انکار می‌کردند.

۳-۲- شهادت

وقتی جامعه نسبت به جریان استکبار بی‌تفاوت است «شهادت» تنها راه مشخص شدن جریان حقیقت است. این مهم آخرین اقدام حضرت فاطمه (سلام الله علیها) برای آگاهی نسل خود و آینده است.

آن چنان که پیش‌تر نیز اشاره شد، قرآن کریم از این حقیقت تلخ در تاریخ انبیاء پرده‌برداری می‌کند. جریان استکبار وقتی قدرت دفاع در مقابل مسیر حق را ندارند به قتل رو می‌آورد.

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقَا كَذَبْتُمْ وَفَرِّقَا تَقْتُلُونَ» (البقره، ۸۷) یعنی: آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری، چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید) پس عده‌ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟! این‌جا برای هر انسان آزاداندیش سؤالاتی پیش می‌آید:

- حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بعد از پیامبر با پذیرش جانشینی چه کسی، ایام عمر را سپری کرد؟

- چرا تنها یادگار پیامبر (صلی الله علیه وآله) عمری کوتاه داشت؟

- عامل یا عاملان قتل او و سقط فرزندش چه کسانی بودند؟

پاسخ به یکی از این پرسش‌ها، روشن‌کننده‌ی چراغ حقیقت است؛ به همین دلیل در سال‌های اخیر شاهد اقداماتی جهت انکار شهادت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در جوامع اسلامی هستیم، موضوعی که در آیینی اسناد فریقین به راحتی قابل اثبات است (نک: مهدی، ۱۳۸۳، سراسر کتاب و لباف، ۱۳۸۶، سراسر کتاب).



۳- تأثیر استکبارستیزی حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

۳-۱- واکنش دانشوران اهل تسنن نسبت به رویدادهای بعد از حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله)

شاید در نگاه نخست این‌طور به نظر آید که افشاگری جریان استکبار، تأثیری در بیداری امت بعد از نبی نداشت اما به گواه تاریخ، بسیاری از دانشوران اهل تسنن بعد از طی قرون مختلف، به دروغ خلیفه‌ی خود سخن به اعتراف گشودند.

اسناد موجودی که نشان از جایگاه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در منابع فریقین دارد، به همراه اتفاق‌های ناگوار بعد از حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) که منجر به شهادت تنها یادگار او شد در میزان هر عقل آزاداندیشی حاکی از عملکرد ناصواب صحابه بعد از نبی است.

وقتی دروغ‌های جریان استکبار مشخص شود، حجت بر انسان‌ها تمام می‌شود و هدایت جای خود را به گمراهی می‌دهد و این رمز موفقیت روش استکبارستیزی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) است که عملکرد صحیح او هنوز به تعداد هدایت‌یافته‌گان مسیراصیل عبودیت می‌افزاید.

جریان شهادت برای هرکس دیگری غیر از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) اتفاق می‌افتاد تأثیری این چنین در جهان اسلام نمی‌گذاشت. عملکرد حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بعد از حیات نبی، سقط فرزند برومندش، سن ایشان هنگام شهادت، شهادت او در عنفوان جوانی، دفن مخفیانه‌ی وی بدون حضور غاصبین ولایت و قبر مخفیانه‌ی او طی قرون و... هریک می‌تواند روشنایی برای پیدا کردن مسیر هدایت باشد.



این حقایق به قدری آشکار است که برخی از دانشمندان اهل تسنن به دروغ خلیفه‌ی خود اذعان داشته‌اند؛ نظیر:

(الف) نسائی و بیهقی از حدیث جعلی خلیفه که هیچ‌کس غیر از ابوبکر آنرا نقل نکرده بود این‌گونه گزارش می‌دهند: «أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسٍ خَيْرٌ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَهُ إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ.» (نسائی، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۱۳۲؛ بیهقی، ۱۳۴۴، ج ۶، ص ۳۰۰).

(ب) ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: این حدیث را کسی جز ابوبکر نقل نکرده است و محدثان بزرگ هم بدین مطالب اعتراض کرده‌اند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ج ۱۶، ص ۲۴۵)

(ج) عزالدین ابوحامد معتزلی می‌نویسد:

روزی از علی بن فارقی (مدرس بغداد) پرسیدم:

آیا فاطمه در دعوی فدک راستگو بود؟

گفت: بلی

گفتم: پس چرا ابوبکر فدک را به او نداد؟

وی تبسم کرد و گفت: اگر آن روز فدک را به همان دعوی به او می‌داد، فردا

خلافت را برای شوهرش ادعا می‌کرد و بعد از آن ابوبکر نمی‌توانست عذر آورد.

زیرا در روز پیش، بدون شاهد، به راستگویی او حکم کرده بود.



مدرس ما، هر چند این جمله را به شوخی گفت، سخنش راست بود(همان، ج ۱۶، ص ۲۸۴).

این محقق سنی در جای دیگر می‌نویسد:

فاطمه(سلام الله علیها) در حالی جهان را ترک کرد که بر آن دو خشمگین بود؛ او وصیت کرد آن دو نفر بر او نماز نگزارند؛ البته این امر نزد بزرگان ما از اموری است که می‌توان از آن چشم پوشید و رفتار آن دو را نادیده گرفت. سزاوار بود آنها احترام او و حرمت خاندانش را نگاه می‌داشتند ولی چه باید کرد که آنها از ظهور اختلاف و تفرقه هراسیدند و به کاری دست زدند که به نظرشان مصلحت بود(همان، ج ۶، ص ۲۸۴).

د) آن چنان که ملاحظه شد افشاگری حضرت فاطمه(سلام الله علیها) نسبت به جریان استکبار، نتیجه‌ی دیگری نیز به همراه دارد و آن «عدم رضایت حضرت فاطمه(سلام الله علیها) از شیخین» است که دانشوران اهل تسنن به این مطلب نیز اشاره کرده‌اند.

بخاری در الصحيح خود می‌نویسد:

موضوع نارضایتی فاطمه (سلام الله علیها) از ابوبکر و عمر تا آستانه‌ی وفات و ... همه، مطالبی درست است که روایات صحیح فراوان بر آن گواه است(بخاری، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۲۱۰).

ابن‌قتیبه دینوری نیز می‌نویسد:

چند روز پس از آن حادثه‌ی تلخ، شیخین با اصرار فراوان خواستند به عیادت دختر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بیایند. حضرت فاطمه(سلام الله علیها) از آسیب‌های بدنی آنها در بستر بیماری آرمیده بود، از آنها روی گرداند و در همان حال فرمود: اگر حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای شما نقل کنم، از آن پیروی کرده، تصدیق می‌کنید؟





گفتند: آری.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدید که رضای فاطمه، رضای من و خشم فاطمه، خشم من است؛ هر کس دخترم فاطمه را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند، مرا راضی کرده و هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است؟ گفتند: آری، این حدیث را از رسول خدا شنیدیم.

فرمود: خدا و فرشتگان را گواه می‌گیریم که شما هر دو مرا به خشم آوردید و راضی‌ام ننمودید و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد... و در هر نمازی که می‌خوانم به شما نفرین می‌کنم (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۲۸، ص ۱۴).

۲-۳- تطبیق شاخصه‌های استکبار در قرآن با جریان انحرافی بعد از

پیامبر (صلی الله علیه و آله)

دومین تأثیر روشن‌گری و افشاگری حضرت فاطمه (سلام الله علیها) تطبیق‌هایی است که می‌توان از شاخصه‌های استکبار با نص آیات و حیانی دریافت. اگر نزاع‌های موجود در سقیفه را بازخوانی کنیم یکی از موارد تنش‌زا در ماندگی سران استکبار از انتخاب جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بین مهاجران و انصار است به طوری که هریک خود را برتر می‌انگاشتند و این سبب بروز تنش میان آنان شد.

وقتی جمعیت موجود در سقیفه در غدیر حضور داشتند و با امام علی (علیه السلام) بیعت کرده بودند دیگر نوبت به طرح برتری‌های کاذب نمی‌رسد.



قرآن کریم با مطرح کردن جریان آفرینش در آیات مختلف درصدد ایجاد هوشیاری برای امت اسلامی بود تا امت هم‌چون شیطان درگیر «خودبرتربینی» نشوند.

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؛ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»؛ (ص، ۷۵ و ۷۶) یعنی: [خداوند به ابلیس] فرمود: [وقتی که من به سجده فرمانت دادم،] چه چیز تو را از سجده کردن بر آن چیزی که من خلق کردم باز داشت؟ آیا استکبار ورزیدی یا از بزرگان بودی. [شیطان] گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی.

انصار، خود را نسبت به مهاجران برتر می‌دانستند و معتقد بودند اگر حمایت آنها نبود امروز اسمی از اسلام باقی نمی‌ماند و با نگاهی انتقادی نسبت به عملکرد مهاجران، آنها را در اخراج پیامبر (صلی الله علیه و آله) از موطن خویش دچار نوعی سوء مدیریت می‌دانستند.

در مقابل مهاجران براین باور بودند اگر هجرت آنان نبود، اسلام هیچ‌گاه جایگاه سال دهم هجری را پیدا نمی‌کرد؛ این مهاجران بودند که خانه و مسکن خود را رها کرده بودند و با خانواده‌ی خود وارد شهر غریبی شدند تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها نماند، پس خود را برتر دیده و جانشینی را شایسته‌ی خویش می‌انگاشتند.

به قدری این توهم شیطانی «خود برتر بینی» در میان صحابه جلوه‌گر بود که اکثریت اوس و خزرج - دوقبیله‌ی بومی مدینه - علی رغم سالها تنش و درگیری بر سر منافع مشترک خود یعنی همان جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقابل مهاجران متحد شدند (نک: ابن هشام، ۱۳۵۵، ج ۴، ص ۳۱۳ و ابن سعد، بی تا، ج ۳، ص ۱۳۰ و امینی، ۱۳۴۶، ج ۵، ص ۳۶۷).

این نگرش در سخنرانی ابوبکر در سقیفه قابل پی‌گیری است:



خداوند، پیامبر خود را از میان ما برانگیخت.... و برای عرب دشوار بود که دین خود را ترک گوید؛ پس خداوند این افتخار را به نخستین مهاجران اسلام عطا فرمود که به او ایمان آورند و همراهی‌اش کنند و اذیت و آزار قوم عرب را از او دفع نمایند؛ عرب او را تکذیب نمود و با او مخالفت بود، لیکن مهاجران نخست به همراه او استقامت ورزیدند و از شمار اندک خود و فزونی دشمن هیچ هراسی، به دل راه ندادند. پس آنان اولین گروه مؤمن به خداوند و نخستین نیایشگران روی زمین و دوستان و خویشان پیامبر هستند و از همه‌ی مردم به خلافت سزاوارترند و در این مسأله هیچ‌کس با آنان نزاع نکند، مگر آن‌که ستمگر باشد.

ای گروه انصار! کسی فضیلت شما در دین و سابقه‌ی شما را در اسلام انکار نمی‌کند؛ خداوند شما را یاران پیامبر خود قرار داد و او را به هجرت به دیار شما خواند. بنابراین پس از مهاجران نخست، کسی به رتبه‌ی شما نمی‌رسد؛ در این صورت ریاست به ما تعلق دارد و منصب وزارت به شما؛ در موضوع مشورت، شما با مهاجران تفاوتی نداشته، هیچ کاری بدون مشورت شما صورت نخواهد گرفت (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۲۹).

عرب، خلافت را جز برای این گروه از قریش سزاوار نمی‌داند؛ مهاجران از نظر نژاد و زادگاه (مکه) شریف‌ترین مردم می‌باشند (طبری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۳۴)؛ گروهی از شما خوب می‌دانند که پیامبر فرمود: رهبران از قریش هستند؛ بنابراین با برادران مهاجران در آنچه خداوند به آنها ارزانی داشته است، رقابت نکنید (بلاذری، ۱۹۵۹، ج ۱، ص ۱۱۷۷).

شما برادران ما در کتاب خدا و شریکان ما در دین او هستید که در سختی‌ها و ضررها با ما بودید؛ به خدا ما به هیچ مرتبه‌ای از خوبی دست نیافتیم مگر آن‌که شما هم با ما بودید... (ابن قتیبه، ۱۳۲۸، ج ۱، ص ۶)



همین مقایسه میان جریان ابتدای خلقت و پذیرش ولایت امیرمؤمنان (علیه السلام) است که امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قُبُولِهِمْ وَلَاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ كَمَثَلِ الْمَلَائِكَةِ فِي سُجُودِهِمْ لِأَدَمَ وَ مَثَلُ مَنْ أَبِي وَلَآيَتُهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ مَثَلُ إِبْلِيسَ...» (سیدبن طاوس، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۶۵) یعنی: مثل مومنین در قبول ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) در روز غدیر خم، مثل فرشتگان در سجده بر حضرت آدم (علیه السلام) است، و مثل کسانی که در روز غدیر از ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) سر باز زدند، مثل شیطان است.

از این روایت به خوبی بر می‌آید که استکبار، صفتی شیطانی است و در نتیجه‌ی خود بزرگ بینی از ابتدای آفرینش گریبان‌گیر بشر بوده است. همین صفت ناشایست مسیر جهان اسلام را دستخوش تغییراتی غیر قابل جبران کرد.

اعتراض شیطان بر اساس آیات قرآن مبنی بر برتری حضرت آدم (علیه السلام) بود: «قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (الاعراف، ۱۲) یعنی: فرمود: چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده کنی؟ گفت: من از او به‌ترم. مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی.

معیار خودبرتربینی شیطان مشخص نیست، معلوم نیست بر چه اساسی او خود را مخلوق برتر می‌داند؛ حتی اگر او در قیاس ناصواب خود به این نتیجه رسید که برتر است باید امر خداوند را بر یافته‌ی خود ترجیح می‌داد. سخن شیعه با اصحاب سقیفه نیز همین است، دلیل خود برتر بینی آنان هرگز مشخص نیست اما بر فرض این‌که خود را امام علی (علیه السلام) برتر می‌انگاشتند باید خوی استکباری را کنار می‌گذاشتند و تابع نص آیات قرآن کریم و دستورپیامبر بودند. در صورت نافرمانی از خداوند توحید جای خود را به شرک و در نهایت کفر می‌دهد که در آیات قرآن



کریم از این حقیقت سترگ یاد شده است: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ» (البقره، ۳۴) یعنی: و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس بجز ابلیس - که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد - [همه] به سجده درافتادند.

استکبار، زاییده‌ی فرهنگ سقیفه در جامعه ادامه می‌یابد تا جایی که شخصیت‌هایی چون طلحه و زبیر ادامه دهندگان میراث نامشروع این تفکر هستند. قرآن کریم می‌فرماید: «اِنَّ الَّذِیْنَ كَذَبُوْا بِآیٰتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوْا عَنْهَا لَا تُفْتَحُ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ حَتّٰی یَلْجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ وَ کَذٰلِكَ نَجْزِی الْمُجْرِمِیْنَ» (الاعراف، ۴۰) یعنی: در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پذیرفتن] آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی‌گشایند و در بهشت در نمی‌آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود؛ و بدینسان بزهکاران را کیفر می‌دهیم.

از امام صادق (علیه السلام) در ذیل این آیه‌ی شریفه آمده است: «اِنَّ الَّذِیْنَ كَذَبُوْا بِآیٰتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوْا عَنْهَا - لَا تُفْتَحُ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ حَتّٰی یَلْجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ» نزلت فی طلحه و الزبیر و الجمّل جملهم (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۷). آیه‌ی کریمه در حق طلحه و زبیر و شتر ایشان نازل شده است، کنایه از همان شتری که همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر آن بار کردند تا به جنگ با امیرمؤمنان (علیه السلام) که آیت الاهی است بیایند در حالی که آنان، امام علی (علیه السلام) را تکذیب کردند؛ در برابر این تکذیب، خداوند در آیه‌ی شریفه می‌فرماید: این افراد و پیروان آنان زمانی وارد بهشت می‌شوند که شتر آنها از سوراخ سوزن عبور کند که البته این کار غیر ممکن است و به صورت کنایه جایگاه این مجرمان را در قیامت مشخص می‌کند.



نتیجه‌گیری

آیات قرآن از سرپیچی امتها از بعضی فرمانهای پیامبران الهی یاد می‌کند که امت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز از این آسیب در امان نبوده و دو عملکرد مورد اشاره‌ی آیات وحیانی: تکذیب و قتل را بعد از حیات نبی مرتکب شدند. با تطبیق آیات وحیانی مشخص شد جریان استکبار، دقیقاً از روش‌های مستکبران که در قرآن کریم معرفی شده است در اقدامات خصمانه‌ی خود بهره‌جسته است.

شماری از این اقدامات در پی تأثیر بر باور اعتقادی جامعه هم‌چون قوم عاد سعی در «انکار حقیقت» دارد و دسته‌ی دیگر به دنبال از بین بردن قدرت اقتصادی و فرهنگی اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند که چونان قوم حضرت موسی و عیسی (علیهم‌السلام) عمل کردند.

در برابر جریان حاکم، حرکت استکبارستیزی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) مشخص‌کننده‌ی مسیر حق از باطل در جامعه‌ی ملتهب بعد از نبی مکرم بود؛ وی، سه روش را برای مبارزه با استکبار برگزید که این سه امروز باید در جوامع اسلامی به عنوان شاخصه‌های استکبارستیزی سرلوحه‌ی اقدامات مردم و مسئولان قرار گیرد:

- ۱- یادآوری مسیر حق به صورت تبلیغ چهره به چهره و علنی؛
- ۲- روشن‌گری و افشاگری جریان استکبار در بیان مواضع صریح خود در خطبه‌ی فدکیه پیرامون غصب خلافت و فدک؛
- ۳- شهادت بعد از اتمام حجت به امت، برای نشان دادن جریان استکبار به آیندگان.



با جست‌وجو در پژوهش‌های دانشوران اهل تسنن به اعتراف‌هایی در خصوص نقد عملکرد صحابه برمی‌خوریم که این مهم حاکی از تأثیر شگرف مثلث روشن‌گری، افشاگری و شهادت در مکتب حضرت فاطمه (سلام الله علیها) است. هم‌چنین فزونی جمعیت شیعه در روزگار کنونی نسبت به عصر نبوی نشان‌دهنده‌ی تأثیر استکبارستیزی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در نسل‌های آینده دارد. دعوت به وجدان صحابه در همراهی نکردن جهت تجهیز و تدفین پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آگاهی از حس «خود برترینی» در انسان و «عدم پذیرش حق» که از اغواهای شیطان و از نشانه‌های جریان استکبار در آیات قرآن است در تحلیل‌های ایشان ملاحظه می‌شود؛ بنابراین حضرت فاطمه (سلام الله علیها) ادامه دهنده‌ی یکی از اهداف مهم رسالت نبوی یعنی «استکبارستیزی» در عصر خود بود که تأثیر آن به قدری حائز اهمیت است که شیعیان باید باور و اعتقاد خود را وامدار حضرت فاطمه (سلام الله علیها) باشند.

فهرست منابع:

قرآن مجید، ترجمه فولادوند

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲. ابن ابی الحدید، ابوحامد (۱۳۸۷)، شرح نهج البلاغه، بیروت: چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن ابی شیبہ، ابوبکر (۱۴۰۹)، المصنف فی الاحادیث و الآثار، محقق: کمال یوسف الحوت، ریاض: الطبعة الاولى، مکتبه الرشید.
۴. ابن اثیر جزری، عزالدین علی بن محمد (بی‌تا)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر.



۵. ابن اثیر جزری، ابوالحسن (۱۲۹۰)، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، مصر: المطبعه الوهبیه.
۶. ابن حنبل، احمد بن محمد (۱۳۱۳)، المسند، مصر: چاپ میمنه.
۷. ابن سعد، محمد (بی‌تا)، الطبقات الکبری، لبنان و هلند: دارالفکر و لیدن.
۸. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۴۰۹)، إقبال الأعمال، تهران: چاپ دوم، دار الکتب الإسلامیه.
۹. ابن عبد ربّه اندلسی، احمد (۱۴۰۴)، عقدالفرید، بیروت: چاپ مصر.
۱۰. ابن قتیبّه دینوری، عبدالله بن مسلم (۱۳۲۸)، الامامه و السیاسه، مصر: الفتوح الادبیه.
۱۱. ابن ماجه، محمد بن یزید (۱۳۱۳)، السنن، مصر: چاپ تازیانه.
۱۲. ابن هشام، عبدالملک بن ایوب (۱۳۵۵)، السیره النبویه، تحقیق: محیی الدین عبدالمجید، مصر: شرکه الحلّی.
۱۳. اصبهانی، ابی نعیم (۱۹۸۷)، حلیه الاولیاء، بیروت: دارالکتب العربی.
۱۴. امینی، عبدالحسین (۱۳۴۶)، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، بیروت: بی‌نا.
۱۵. بحرانی، سید هاشم، (۱۴۲۲)، غایه المرام، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
۱۶. بخاری، الصحیح (۱۴۱۴)، دار ابن کثیر، دمشق و بیروت: چاپ پنجم، یمامه.
۱۷. بغدادی، عبدالمؤمن بن عبدالحق (۱۳۷۳)، مراصد الاطلاع علی اسماء الأمکنه والبقاع، بی‌جا: چاپ اول، دار احیاء الکتب.
۱۸. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۵۹)، انساب الاشراف، تحقیق: دکتر محمد حمید الدین، مصر: دارالمعارف.
۱۹. بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله (۱۴۱۳)، عوالم العلوم و المعارف، مصحح: محمد باقر موحد ابطلحی اصفهانی، قم: مؤسسه الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف.
۲۰. بیهقی، احمد بن الحسین بن علی (۱۳۴۴)، السنن الکبری، هند: چاپ اول، مجلس دائره المعارف النظامیه.



۲۱. پوراسماعیل، احسان (۱۳۹۵)، «بازتاب فرایند مجعوله نگاری در اهل تسنن براساس موسوعه الاحادیث و الآثار الضعیفه و الموضوعه»، دانش‌نامه‌ی علوم قرآن و حدیث، شماره‌ی ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.
۲۲. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۳۵۱)، البیان و التبیان، مصر: مکتبه التجاری الكبرى و مطبعة الرحمانیه.
۲۳. جوهری بصری، احمد بن عبد العزیز (بی‌تا)، السقیفه و فدک، محقق: محمد هادی امینی، مکتبه نینوی الحدیثه.
۲۴. حاکم نیشابوری، عبیدالله بن عبدالله (بی‌تا)، المستدرک علی الصحیحین، ریاض: مکتبه النصر الحدیثه.
۲۵. حسینی میلانی، سیدعلی (۱۳۸۷)، فدک در فراز و نشیب، قم: چاپ سوم، مرکز تحقیق اسلامی.
۲۶. حلبی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۰)، انسان العیون: (السیره الحلبیه) بیروت: دار المعرفه، مصر: مکتبه تجاری کبری.
۲۷. حمونیی، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۹۸) فرائد السمطین، بیروت: مؤسسه المحمودی.
۲۸. حموی، یاقوت (بی‌تا)، معجم البلدان، تهران: انتشارات اسدی.
۲۹. دیار بکری مالکی، حسن (۱۳۰۲)، تاریخ الخمیس، مصر: مطبعة العثمانیه.
۳۰. ذهبی، محمد (بی‌تا)، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسه الرساله.
۳۱. سید مرتضی، علی بن حسین بن موسی (۱۴۱۰)، الشافی فی الامامه، قم: چاپ دوم، اسماعیلیان.
۳۲. سیوطی، جلال الدین (۱۴۲۱)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت: چاپ اول، دار الکتب العلمیه.
۳۳. شوشتری، قاضی نورالله (بی‌تا)، احقاق الحق، تحقیق آیه الله مرعشی نجفی، قم: کتابخانه‌ی آیه الله مرعشی نجفی.
۳۴. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۸)، الملل والنحل، بیروت: چاپ اول، دار السرور.



۳۵. شهرستانی، سیدعلی (۱۳۸۶)، تأملی در مفهوم یک لقب، مشهد: یوسف فاطمه (سلام الله علیها).
۳۶. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محقق: محمد باقر خراسان، مشهد: چاپ اول، نشر مرتضی.
۳۷. طبرانی، أبو القاسم سلیمان بن أحمد (۱۴۱۴)، المعجم الأوسط، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد عبد المحسن بن إبراهيم الحسینی قاهره: دار النشر و دار الحرمین.
۳۸. طبری، محب الدین، (بی‌تا) ذخائرالعقبی، مصر: مطبعة القدسی و مطبعة السعاده.
۳۹. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (بی‌تا)، تاریخ الامم و الرسل و الملوك، بیروت: دارالمعارف.
۴۰. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴) الأمالی قم: چاپ اول، دار الثقافه.
۴۱. عبدالمقصود، عبدالفتاح (بی‌تا)، الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، بیروت: مكتبة العرفان.
۴۲. علی بن موسی (۱۴۰۶)، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، مشهد: چاپ اول، کنگره جهانی امام رضا (علیه السلام).
۴۳. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰)، تفسیر العیاشی، مصحح: هاشم رسولی محلاتی، تهران: چاپ اول، المطبعة العلمیه.
۴۴. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (بی‌تا)، بیروت: الطبعة الثالثة، داراحیاء التراث.
۴۵. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴)، التفسیر، تحقیق: سید طیب جزائری، چاپ سوم، قم: دارالکتاب.
۴۶. کحاله، عمر رضا (بی‌تا)، اعلام النساء، بیروت: مكتبة الرساله.
۴۷. لباف، علی (۱۳۸۶)، دانشنامه‌ی شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها)، تهران: مرکز فرهنگ‌ی انتشاراتی منیر.
۴۸. گنجی شافعی، محمد بن یوسف (۱۳۵۶)، کفایه الطالب، نجف: مطبعة الغری.



۴۹. متقی هندی علی بن حسام الدین (۱۴۱۹)، کنز العمال، بیروت: چاپ اول، دارالکتب العلمیه.
۵۰. مجلسی، محمدباقر، (۱۳۹۶)، بحار الانوار، قم: مکتبه الاسلامیه.
۵۱. مسلم النیشابوری، ابن حجاج (۱۴۰۷)، الصحيح، بیروت: چاپ اول، مؤسسه عز الدین.
۵۲. مسعودی، علی بن حسین (۱۳۵۷)، التنبيه و الاشراف، بغداد: المکتبه العصریه.
۵۳. مسعودی، علی (بی تا)، اثبات الوصیه، نجف و قم: مطبعه الحیدریه و منشورات رضی.
۵۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۳۶۷)، نبرد جمل، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشرنی.
۵۵. همو، الامالی (۱۴۱۳) مصحح: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، قم: چاپ اول، کنگره شیخ مفید.
۵۶. مهدی، عبدالزهراء (۱۳۸۳)، دراسه و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه، تهران: برگ رضوان.
۵۷. نسائی، احمد بن شعیب (۱۴۰۶)، المجتبى من السنن - سنن النسائی، حلب: چاپ دوم، مکتب المطبوعات الاسلامیه.
۵۸. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۰)، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، حسن حسن زاده آملی و محمدباقر کمره ای و ابراهیم میانجی، تهران: چاپ چهارم، مکتبه الاسلامیه.
۵۹. هیتمی مکی، ابن حجر (بی تا)، الصواعق المحرقة، مصر: مکتبه القايره.
۶۰. هیتمی، علی بن ابی بکر (۱۴۱۲)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد بیروت: دار الفکر.
۶۱. هیتمی، نورالدین علی (بی تا)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت: دارالکتاب.
۶۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۷۹)، تاریخ یعقوبی، بیروت: مکتبه الحیدریه.
63. Denise L. Soufi, "The Image of Fatima in Classical Muslim Thought," PhD dissertation, Princeton, 1997